

# بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

## تقریرات درس خارج اصول

حضرت آیت الله سید محمد رضا مدرّسی طباطبائی یزدی دامت برکاته

دوره‌ی دوم - سال سیزدهم - سال تحصیلی ۹۶ - ۱۳۹۵

جلسه ۱۱ - یکشنبه ۹۵/۷/۲۵

بیان شد عمده بحث تعادل و ترجیح مربوط به خبرین است و اگر احیاناً نسبت به غیر خبر هم صحبتی شود استطرادی است. حال اگر دو دلیل به نام دلیل «الف» و دلیل «ب» را در نظر بگیریم، چهار حیثیت در هر یک از این دو دلیل می‌تواند ملحوظ باشد:

۱. حیثیت سند، ۲. حیثیت دلالت، و هر کدام از این دو نیز دو حیثیت دارد؛ یا ۱. قطعی هستند و یا ۲. ظنی هستند، البته مراد ظن معتبر است. پس در هر یک از دو دلیل «الف» و «ب» چهار جهت دیده می‌شود. وقتی این جهات را با هم مقایسه کنیم، در مجموع ۱۶ احتمال وجود دارد که برخی از این احتمالات با هم تداخل دارد و اگر موارد متداخل را حذف کنیم ظاهراً ۱۰ احتمال، قابل عنایت است که صورت‌های متفاوتی دارد:

۱. هر دو دلیل سنداً و دلالتاً قطعی باشند. بیان شد این صورت مصداق ندارد و چنین دو دلیلی از شارع صادر نمی‌شود، هر چند در غیر شارع ممکن است کسی تناقض‌گویی کند ولی این کار از شارع محال است.

۲. دلیلین متعارضین سنداً و دلالتاً ظنین باشند. اشاره شد اکثر موارد این چنین است.

۳. هر دو دلیل قطعی السند و ظنی الدلالة باشند. فرض کنید ظاهر قرآن کریم با ظاهر خبر متواتری متعارض شوند، در این فرض هر دو قطعی السند و ظنی الدلالة هستند.

۴. هر دو دلیل ظنی السند و قطعی الدلالة باشند، مانند اینکه دو خبر عدل که قطعی الدلالة هستند با همدیگر متعارض باشند در حالی که ظنی السند هستند.

۵. احد الدلیلین قطعی السند و ظنی الدلالة و دلیل دیگر ظنی السند و قطعی الدلالة باشد، مانند

- اینکه فرضاً ظاهر قرآن کریم یا خبر متواتر ظنی الدلالة با خبر واحد قطعی الدلالة معارض باشد.
۶. احد الدلیلین قطعی السند و ظنی الدلالة و دیگری قطعی السند و قطعی الدلالة باشد؛ مثلاً خبر متواتر ظنی الدلالة و خبر متواتر قطعی الدلالة درگیر شوند.
۷. احد الدلیلین ظنی السند و قطعی الدلالة و دیگری قطعی السند و قطعی الدلالة باشد، مانند اینکه خبر عدل قطعی الدلالة با خبر متواتر قطعی الدلالة درگیر شوند.
۸. احد الدلیلین قطعی السند و ظنی الدلالة و دلیل دیگر ظنی السند و ظنی الدلالة باشد. مانند اینکه یک طرف تعارض، قرآن کریم یا خبر متواتری که ظاهر است باشد و طرف دیگر، خبر عدل ظنی الدلالة باشد.
۹. احد الدلیلین ظنی السند و قطعی الدلالة و دلیل دیگر ظنی السند و ظنی الدلالة باشد، مانند اینکه خبر عدل قطعی الدلالة با خبر عدل ظنی الدلالة معارض باشد.
۱۰. احد الدلیلین قطعی السند و قطعی الدلالة و دلیل دیگر ظنی السند و ظنی الدلالة باشد، مانند اینکه خبر متواتر قطعی الدلالة با خبر عدل ظنی الدلالة معارض باشد.
- اینها مجموع صوری است که با هم تفاوت دارد و تداخل ندارند و ظاهراً بیش از این مقدار از حیث آنچه ما بدان اهتمام داریم وجود ندارد.

### یک قاعده‌ی کلی

هرگاه یک طرف تعارض، قرآن کریم باشد که سنداً قطعی است ولی دلالتاً ظنی است (مگر موارد خیلی خاصی که معلوم نیست به تعارض منجر شود) و طرف دیگر تعارض، دلیلی باشد که سندش ظنی است چه دلالتش قطعی باشد چه ظنی باشد، این دلیل که معارض قرآن است به حسب روایات متعددی که بعداً خواهد آمد حجیتی ندارد - البته به شرطی که تعارض به نحو تباین بوده و مستقر باشد - زیرا روایات متعددی وجود دارد<sup>۱</sup> به این مضمون که آنچه مخالف کتاب الله است «فَهُوَ زُخْرُفٌ»، «لَمْ أَقُلْهُ»، «فاضربوه علی

۱. وسائل الشیعة، ج ۲۷، کتاب القضاء، أبواب صفات القاضی و ما يجوز أن یقضی به، ص ۱۰۶، باب ۹ (باب وجوه الجمع بین الأحادیث المختلفة و کيفية العمل بها):

ح ۱۰: وَ عَنْهُ [محمد بن یعقوب عن علی بن ابراهیم] عَنْ أَبِيهِ عَنِ النَّوْفَلِيِّ عَنِ السَّكُونِيِّ عَنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله إِنَّ عَلَيَّ كُلَّ حَقٍّ حَقِيقَةً وَعَلَى كُلِّ صَوَابٍ نُورًا فَمَا وَافَقَ كِتَابَ اللَّهِ فَخُذُوهُ وَمَا خَالَفَ كِتَابَ اللَّهِ فَدَعُوهُ.

ح ۱۲: عَنْهُ عَنِ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ عِيْسَى عَنِ ابْنِ فَضَالٍ عَنِ عَلِيِّ بْنِ عُفْبَةَ عَنِ أَيُّوبَ بْنِ رَاشِدٍ عَنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: مَا لَمْ يُوَافِقْ مِنْ

بنابراین اگر یک طرف تعارض، قرآن کریم باشد و طرف مقابلش سند ظنی داشته باشد ولو دلالتش هم قطعی باشد، باید کنار نهاده شود و بیان شد اینجا تعارض بین حجتین نیست، بلکه تعارض بین حجت و لا حجت است. البته مقتضای اصل را صرف نظر از روایات، اشاره خواهیم کرد.

و اگر دلیل قطعی ما غیر قرآن کریم باشد؛ یعنی خبر متواتر و یا خبر محفوف به قرینه‌ی قطعی باشد و با خبر ثقه‌ای تعارض مستقر و به نحو تباین داشته باشد، خبر ثقه چه دلالتش قطعی باشد چه دلالتش ظنی باشد اینجا نیز به حسب بعض روایات باز هم حجت نیست و باید کنار گذاشته شود. مثلاً «صحیح‌های ایوب بن حر»<sup>۲</sup> بیان می‌کند هرچه مخالف سنت رسول الله ﷺ باشد حجت نیست و باید کنار گذاشته شود. <sup>۳</sup> ان شاء الله توضیح خواهیم داد که مقصود، سنت قطعی است و سنت حضرت ﷺ با سنت اهل بیت و ائمه‌ی معصومین علیهم‌السلام فرقی نمی‌کند.

فرضاً اگر از این روایات هم صرف نظر کنیم (که صرف نظر نمی‌کنیم) باز می‌توان گفت حتی مقتضای اصل اولی آن است که بنابر حجیت خبر ثقه به اعتبار سیره‌ی عقلاء، در مواردی که خبر ثقه معارض با دلیل قطعی باشد هرچند دلالتش ظنی باشد، آن خبر نزد عقلاء حجیتی ندارد. اگر عقلاء به صدور عبارتی که ظاهر در معنایی است یقین داشته باشند و یک خبر ظنی الصدور مقابل آن قرار گیرد و این تعارض مستقر باشد، اعتنایی به خبر معارض ندارند و به همان دلیل قطعی الصدور که در ما نحن فیه قرآن کریم و خبر متواتر یا محفوف به قرینه‌ی قطعی است عمل می‌کنند. گرچه ممکن است احتمالات دیگری ابتداءً در ذهن

الْحَدِيثُ الْقُرْآنَ فَهُوَ زُخْرُفٌ.

ح ۱۵: وَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ عَنِ الْفَضْلِ بْنِ شاذَانَ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ هِشَامِ بْنِ الْحَكَمِ وَ غَيْرِهِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: خَطَبَ النَّبِيُّ صلى الله عليه وآله بَيْنِي فَقَالَ أَيُّهَا النَّاسُ مَا جَاءَكُمْ عَنِّي يُوَافِقُ كِتَابَ اللَّهِ فَإِنَّا قُلْتُهُ وَ مَا جَاءَكُمْ يُخَالِفُ كِتَابَ اللَّهِ فَلَمْ أَقُلْهُ.

۱. عبارت «فاضروه علی الجدار» در بعضی کتب رجالی و اصولی علماء آمده است ولی متن حدیث نیست، آنچه را بزرگان شیعه به عنوان حدیث، نقل نمودند «فاضروا به عرض الحائط» است:

✓ التبیان فی تفسیر القرآن، ج ۱، ص ۵؛ تفسیر الصافی، ج ۱، ص ۳۶:

و قال النبی صلى الله عليه وآله و آله و سلم: إذا جاءكم عنی حدیث فاعرضوه علی کتاب الله تعالی فما وافق کتاب الله فاقبلوه و ما خالفه فاضروا به عرض الحائط.

۲. وسائل الشیعة، ج ۲۷، کتاب القضاء، أبواب صفات القاضی و ما یجوز أن یقضی به، باب ۹، ص ۱۱۱، ح ۱۴:

و [محمد بن یعقوب] عَنْ عِدَّةٍ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ خَالِدٍ عَنْ أَبِيهِ عَنِ النَّضْرِ بْنِ سُؤْدَةَ عَنْ يَحْيَى الْحَلْبِيِّ عَنْ أَيُّوبَ بْنِ الْخُرِّ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَقُولُ كُلُّ شَيْءٍ مَرْدُودٌ إِلَى الْكِتَابِ وَ السُّنَّةِ وَ كُلُّ حَدِيثٍ لَا يُوَافِقُ كِتَابَ اللَّهِ فَهُوَ زُخْرُفٌ.

بیاید، ولی به نظر می‌رسد مقتضای اصل اولی با مقتضای روایات که خبر مخالف قرآن کریم و خبر مخالف سنت قطعی را از حجیت ساقط می‌کند، یکی است و تفاوتی ندارد و چه بسا کسی ادعا کند این اخبار، ارشاد به همان سیره‌ی ثابت‌ه‌ی عقلائیه و امضاء آن سیره‌ی ثابت‌ه می‌باشد.

### **اصل اولی در تعارض دو خبر عدل (دو دلیل ظنی السند و ظنی الدلالة)**

آنچه که تا به حال نسبت به موارد تعارض گفتیم، اگر هم مصداق داشته باشد بسیار نادر است. اما آنچه که مصداق دارد و در فقه برای ما مشکل آفرین است و باید موضع خود را به وضوح نسبت به آن مشخص کنیم، جایی است که دو دلیل ظنی السند و ظنی الدلالة (یعنی دو خبر عدل یا ثقه) با یکدیگر به تعارض مستقر و مستحکم، معارض باشند. در اینجا باید دید اصل اولی چیست و سپس مقتضای روایات علاجیه را بررسی نماییم.

در رسیدگی به این جهت، ممکن است قائل شویم که مدرک حجیت خبر ثقه، سیره‌ی عقلائیه‌ی غیر مردوعه است و حتی اگر روایاتی در مورد حجیت خبر ثقه وجود دارد و یا اگر آیه‌ی نبأ دلالتی دارد، بیش از آنچه سائر و دائر عند العقلاء است مطلبی را بیان نمی‌کند، بلکه اشاره به همان سیره‌ی مستقره عند العقلاء است.

همچنین ممکن است بر اساس مبنای دیگری قائل شویم حجیت خبر واحد، مستند به دلیل لفظی است و آن دلیل لفظی، امضاء صد درصد سیره‌ی عقلائیه نیست، بلکه یا حجیت خبر واحد را نسبت به سیره‌ی عقلائیه توسعه داده یا تضییق کرده است و نوعاً اگر کسی این مبنا را قائل شود، قائل می‌شود که آنچه از ادله‌ی لفظیه استفاده می‌شود اوسع است.

البته روی این مبنا که مدرک، دلیل خاص شرعی باشد باز هم دو مبنا وجود دارد؛ یا مبنای سببیت را می‌پذیریم یا مبنای طریقت را.

**مبنای سببیت** یعنی اینکه قیام خبر، موجب حدوث مصلحتی می‌شود که بر اساس آن مصلحت، واجب است طبق خبر عمل شود و **مبنای طریقت** این است که قیام خبر، موجب حدوث مصلحتی نمی‌شود و خبر فقط طریق به واقع است. البته بر اساس این مبنا که مدرک حجیت خبر، فقط سیره‌ی عقلائیه است نیز می‌شود سببیت و طریقت را دخالت داد اما با تکلف، لذا اگر کسی قائل شد که مدرک حجیت خبر، سیره‌ی عقلاست باید به طریقت ملتزم شود؛ زیرا سببیت مؤونه‌ی ویژه می‌طلبد.

## بررسی اصل اولی بنا بر اینکه مدرک حجیت خبر ثقه، سیره‌ی عقلائیه باشد

باید دید بر اساس اینکه مدرک، سیره‌ی عقلائیه باشد، هنگام تعارض دو خبر ثقه، عقلاء چه عکس‌العملی دارند. احتمالاتی می‌تواند وجود داشته باشد:

۱. هیچ‌کدام از دو خبر عند العقلاء در صورت تعارض حجت نباشد (تساقط).

۲. احدهما علی سبیل التعین حجت باشد،

۳. احدهما علی سبیل التخییر حجت باشد،

۴. باید نسبت به مفاد دو خبر احتیاط کرد،

۵. حداقل احتمال خارج از دو خبر را انتخاب نکرد، یا به تعبیر بهتر این دو خبر نفی ثالث می‌کنند.

این‌ها احتمالاتی است که بدواً به ذهن می‌آید. اما اینکه هر دو حجت باشد معلوم است که صحیح نیست؛ زیرا فرض این است که تعارض یعنی علم به کذب یکی از دو خبر داشته باشیم و با علم به کذب یکی از این دو، نمی‌توانیم بگوییم هر دو حجت است.

گاهی تعارض خبرین متعارضین، ذاتی است و گاهی عرضی است. تعارض ذاتی یعنی دو خبر نقیضین باشند؛ یک خبر بگوید نماز جمعه واجب است، دیگری بگوید واجب نیست. یا متضادین باشند؛ یکی بگوید نماز جمعه واجب است، دیگری بگوید نماز جمعه حرام است؛ نمی‌شود نماز جمعه هم واجب باشد و هم واجب نباشد یا هم واجب باشد و هم حرام، این‌ها تعارضشان ذاتی است. تعارض عرضی مانند اینکه یک روایت بگوید «زوال جمعه نماز ظهر واجب است»، روایت دیگری بگوید «زوال جمعه نماز جمعه واجب است» با اینکه علم داریم در زوال جمعه دو نماز واجب نیست و می‌دانیم یکی از آنها درست نیست. به نظر می‌رسد در صورتی که تعارض ذاتی باشد در سیره‌ی عقلاء این دو روایت کالعدم است. فرضاً در متناقضین اگر خبری فرموده است نماز جمعه واجب است و خبر دیگری گفته واجب نیست، عقلاء این دو روایت را کالعدم می‌دانند و وجود و عدمشان مساوی است. در صورتی هم که تضاد در بین باشد که آن هم تعارض ذاتی است، (مانند اینکه روایتی بیان کند نماز جمعه واجب است و روایت دیگری بیان کرده حرام است) در اینجا هم در نظر عقلاء این دو روایت وجود و عدمشان یکسان است و احتمال دیگر هم معنا ندارد؛ مثلاً عقلاء به این احتمال که نفی ثالث شود اصلاً اعتنا نمی‌کنند، همچنین برخی امور هم اصلاً معقول نیست، مانند تخییر شرعی عملی؛ زیرا جعل تخییر اعتباری عملی بین وجود و عدم لغو است؛ به دلیل اینکه انسان قهراً خالی از وجود یا عدم شیئی نیست.

بحث در تعارض عرضی است که جمع بین ضدین و دوران امر بین نقیضین نیست و فقط علم خارجی داریم یکی از دو خبر مطابق واقع نیست، مانند اینکه خبر ثقه‌ای بگوید در زوال جمعه نماز ظهر واجب است و خبر ثقه‌ی دیگری بگوید نماز جمعه واجب است. اینجا احتیاط ممکن است، همچنین تخییر هم معقول است.

اگر بخواهیم در سیره‌ی عقلاء آن‌هم جایی که رابطه مثل رابطه‌ی موالی و عبید است دقت کنیم تا ببینیم عقلاء در مقام احراز واقع چه می‌کنند، خارج از بحث ما است؛ زیرا اگر عقلاء بخواهند احراز واقع کنند احتیاط می‌کنند، ولی فرض این است که ما از حیث احراز واقع سیره‌ی عقلاء را در نظر نمی‌گیریم، بلکه از حیث رابطه‌ی عبید با ساداتشان و رابطه‌ی فرمانده و فرمانبرها، سیره‌ی عقلاء را مدّ نظر قرار می‌دهیم از این حیث که اگر عبد تخلف کند مستحق ذم و عقوبت می‌شود یا نه.

فرضاً اگر بدانیم صاحب فرمانی در روز، یک فرمان بیشتر نمی‌دهد، حال زید ثقه آمد و گفت که مولا گفته است صد تومان به فلان فقیر بدهید، عمرو ثقه نیز آمد و گفت که مولا گفته است صد تومان به فقیر دیگری بدهید، این‌ها ذاتاً با هم تضاد ندارند. فرض می‌کنیم که مولا خطا نمی‌کند و فرمان خاصی هم در رابطه با خبر آوردن ثقه ندارد و به همان روش عقلائی که ساری و جاری است عمل می‌کند، آیا عقلاء این دو خبر را کالعدم فرض می‌کنند؟ چون احتمال اینکه هر دو هم خطا کرده باشند و یا هر دو دروغ گفته باشند هست؛ زیرا فرض این است که ثقه قد یخطئ و قد یکذب، و فرضاً راه تحقیق علم هم منسد است، اینجا واقعاً عقلاء چه می‌کنند؟

عده‌ای گفته‌اند که عقلاء در اینجا نیز دو خبر را کالعدم فرض می‌کنند و نتیجه این می‌شود که فقط احتمال اینکه لازم باشد صد تومن به زید یا صد تومن به عمرو بدهید وجود دارد و این دو خبر هیچ نقشی ندارند، بعضی هم خلاف این را گفته‌اند.

مقرر: سید حامد طاهری

ویرایش و استخراج منابع: محمد عبدالهی